

چهاروی

دومین جشن ۱۴

پری‌های آب و هوا ۷

هایلی پری باران



نویسنده: دیزی مدوز
تصویرگر: جورجی ریپر
مترجم: شادی دبیری



کتاب‌های زعفرانی



۹ آب، آب، همه جا آب

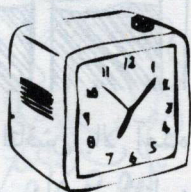
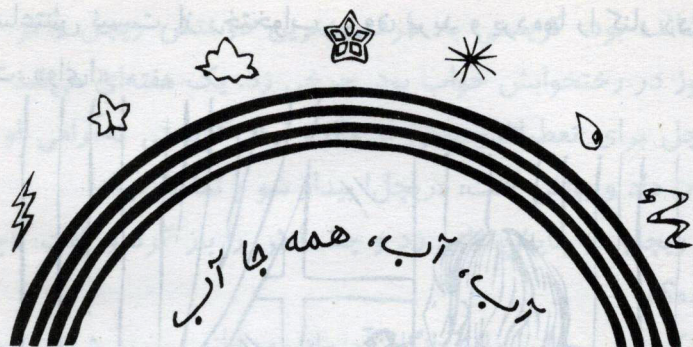
۱۵ شبح خبیث شناور

۲۳ دزد قایق

۲۹ دوستان پردار

۳۹ جنگ در جنگل

۴۵ انتهای رنگین کمان

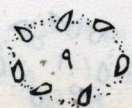


کریستی تیت با خواب آلودگی گفت: «بیدار شدم؛ این قدر زنگ نزن.»

بعد دستش را دراز کرد تا زنگ ساعتش را خاموش کند. اما خیلی عجیب بود! زنگ ساعت که خاموش بود!...

- کواک کواک کواک!

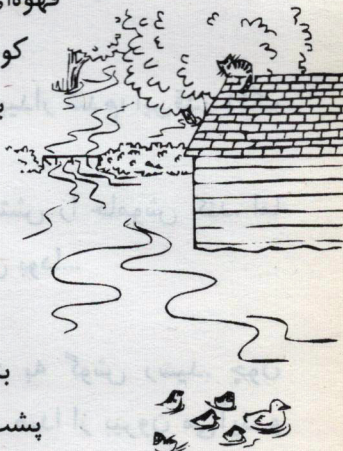
دوباره صدایی که بیدارش کرده بود به گوش رسید. چون حسابی خواب از سرش پریده بود، فهمید صدا از بیرون می آید و



از ساعتش نیست. از رختخواب بیرون پرید و پرده‌ها را کنار زد و گفت: «وای!»



آب تا لبه‌ی پنجره‌ی اتاقش بالا آمده بود. یک اردک بزرگ قهوه‌ای داشت شنا می‌کرد و پنج جوجه‌ی کوچولوش هم به دنبالش بودند. کریستی با خوشحالی به اردک مادر که دور جوجه‌هایش می‌چرخید، نگاه کرد ولی ناگهان اخم‌هایش درهم رفت. باران واقعاً شدید بود. طوری که چمن‌ها و باغچه کاملاً زیر آب رفته بود. آب شِلپ‌شِلپ به دیوار انبار قدیمی می‌خورد. دریاچه‌ی پشت باغ مثل یک آینه‌ی نقره‌ای همه‌جا را



پوشانده بود. کریستی به طرف بهترین دوستش ریچل واگر که هنوز در رختخوابش خواب بود، چرخی زد. یک هفته‌ای می‌شد که ریچل برای تعطیلات پیش او مانده بود. کریستی به آرامی او را تکان داد و یواش گفت: «ریچل! بیدار شو و تماشا کن!»

ریچل در جایش غلتی زد و چشمانش را باز کرد و گفت: «چی شده؟»

کریستی جواب داد: «انگار آب از رودخانه سرریز شده و تمام دهکده‌ی وِدرِبری را آب برداشته!»



ریچل که خواب از سرش پریده بود، گفت: «راست می‌گویی؟!» و با اشتیاق رفت و از پنجره به بیرون نگاهی کرد و گفت: «چقدر عجیب است! عمق آبی که روی باغ را پوشانده، خیلی زیاد نیست. پس چه جوری آب این همه بالا آمده و به پنجره‌ی اتاق تو می‌خورد؟»